

یک ایدئولوژی بومی معتبر

ملاحظات در باب اسلام و دموکراسی

اصف بیات

«آن روزها که در ایران بودم و در تظاهرات ضدشاه شرکت می‌کردیم، نقاب به صورت می‌زدیم. قرار بود جدی و خشن به نظر برسیم و حتی یک لبخند هم نزنیم. ولی وقتی به انگلیس رفتیم و در تظاهرات آنجا شرکت کردم - چه آنها که در مخالفت با جنگ برگزار می‌شد و چه آن‌ها که در حمایت از محیط زیست - دیدم که آنجا در تظاهرات، ساز و آواز است و رقص و پایکوبی. پیش خودم فکر می‌کردم لابد آنها در کار سیاسی شان جدی نیستند!»

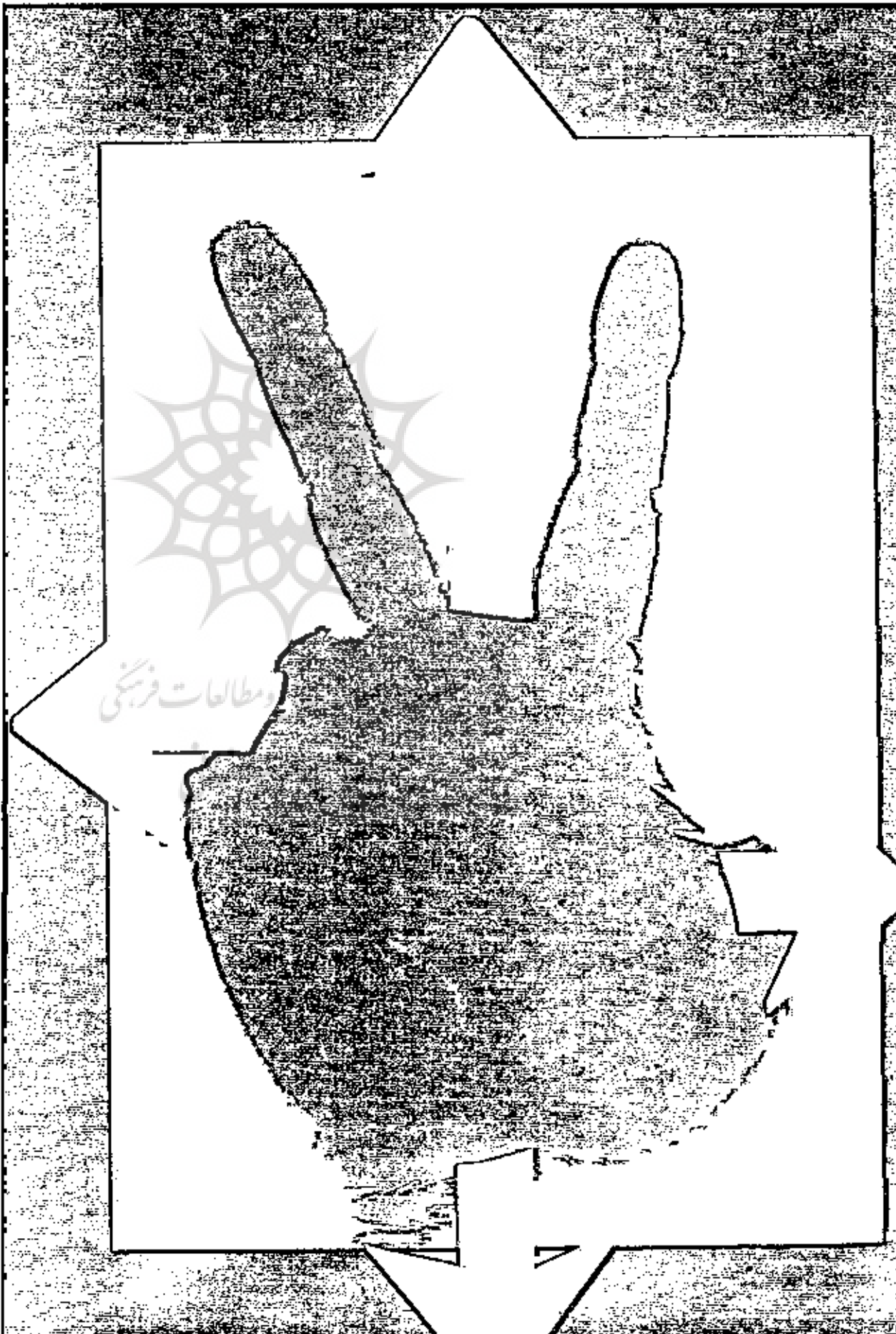
اصف بیات - استاذ جامعه‌شناسی دانشگاه لایدن (Leiden) و پیش‌تر به مدت ۱۷ سال، استاذ دانشگاه آمریکایی قاهره (AUC) - در تجدید خاطره اولین دریافت‌هایش از قواعد تظاهرات در غرب به عنوان یک دانشجوی تحصیلات تکمیلی در بریتانیای اواخر دهه ۷۰ میلادی، این تجربه شخصی‌اش را تعریف می‌کند و زیر خنده می‌زند: «معمداً فهمیدم که فرهنگ سیاسی ما متفاوت است و در بریتانیا مردم چور دیگری رفتار می‌کنند؛ اشکالی ندارد لبخند بزنند و از این قبیل. ما در قالب دیگری بزرگ شده بودیم.»

بیات در سال ۱۳۳۳ شمسی (۱۹۵۴ میلادی) در روستایی کوچک در استان تهران به دنیا آمده است. با اینکه در دهه ۵۰ میلادی آموزش و پرورش در خیلی از کشورهای جهان سومی توسعه پیدا کرد اما اصف بیات می‌گوید دوره دبستان‌اش چیزی نبوده که کسی از آن احساس غرور کند. او با خندهای ملایم می‌گوید: «مدرسه که چه عرض کنم، جای وحشتناکی بود. ما واقعاً مدرسه مناسبی نداشتیم. ساختمان آن قبلاً یک آبنباری متعلق به خان ملاک روستایمان بود. دوسه تا اتاق در آن آبنباری درست کرده بودند و همه ما را - از کلاس اولی تا کلاس پنجمی - در آن جا داده بودند. معلم ۲ روز در هفته به ما درس می‌داد.»

اصف با این هدف که به رشته مهندسی دانشگاه راه پیدا کند، در دبیرستان فقط ریاضیات و علوم می‌خواند: «آن وقت‌ها همه پدر و مادرها بچه‌هایشان را وادار می‌کردند که مهندسی شوند. مهندسی شدن آخر موفقیت بود.» ولی کارها آن طوری که باید پیش نرفت. هر چند اصف در دبیرستان خوب ظاهر شده بود اما رتبه آزمون ورودی دانشگاه‌ها تعیین‌کننده بود. اصف که نتوانسته بود نمره‌های لازم برای رشته‌های رایج دست‌پاورد که پدر و مادرش مشتاقانه می‌خواستند، در آن ادامه تحصیل ندهد، توانست در رشته علوم اجتماعی و سیاسی پذیرفته شود؛ درست همان رشته‌ای که خودش دوست داشت بخواند.

گستره پهناور ادبیات علمی‌ای که به‌ناگهان در بریتانیا شکل گرفت، تنها یکی از بسیار عواملی بود که رشد علمی و فکری او را حمایت کرد: «چون انگلستان کشوری است که - برعکس ایالات متحده - بین جنبش‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی و جامعه روش فکری ارتباط وجود دارد و دانشگاه خیلی درگیر زندگی واقعی و ستیز اجتماعی واقعی است. دیدن آنچه می‌گذشت، به‌من کمک کرد که درک خود را از سوسیالیسم اصلاح و پالایش کنم.»

مصر هم (کشوری که سال‌های بعد را در آن سپری کرد) نقش مستقیمی در درک بیات از جهان اجتماعی بازی کرد. از وقتی در سال ۱۹۸۶ به مصر نقل‌مکان کرد تا در



مطالعات فرهنگی

دانشگاه آمریکایی قاهره در درس بدهند، خیلی از تحقیقات او بر مسائل اجتماعی آن کشور متمرکز شد. کتاب دوم او - «کار، سیاست و قدرت» که در قاهره نوشت - با نوشته‌هایش درباره تجربه مصر از مشارکت کارگری دنبال شده است. تجربه‌های آن زمان ریاست جمهوری جمال عبدالناصر آغاز شده و به شکلی نظری در قالب تلاش‌های مر قبط مانند «دانشگاه کارگران» - که هنوز هم پایرجاست - ادامه پیدا کرده است. این کتاب البته یک مطالعه مقایسه‌ای است که تعدادی از کشورهای جهان سوم از جمله الجزایر، موزامبیک، شیلی و نیکاراگوئه را دربرمی‌گیرد.

از آن موقع او کار خود در جامعه‌شناسی صنعتی را پشت سر گذاشته تا درباره ترندها و تدبیرها و راهبردهای نجات‌دهنده‌ی بنویسد که هم در ایران و هم در مصر (و دیگر کشورهای جهان سوم) تهنه‌ستان شهری به کار می‌گیرند و به کارهای غیررسمی روی آورند. همان که بعداً موضوع اصلی کتابش در سال ۱۹۹۷ با عنوان «سیاست‌های خیابانی» شد. اخیراً بیات بارو و دیگر دی به اسلام سیاسی در هزاره سوم - که توجه او را به خود جلب کرده - پر کار کرده آن در میان طبقات مختلف جامعه مصر متمرکز شده است. این پروژه، بخشی از مقاله «مطالعه اسلام سیاسی بین ایران و مصر» است که به تازگی در قالب کتاب «دموکراتیک کردن اسلام» در آمریکا چاپ شده است.

در حال حاضر آصف بیات، استاد جامعه‌شناسی و مطالعات خاورمیانه دانشگاه لایدن هلند است و بعد بر استثنی بین‌المللی مطالعات اسلام در جهان مدرن (ISIM) در لایدن، تحقیقات بیات درباره جنبش‌های اجتماعی، دست کم در ۲ جهت پیش رفته است: اول، او به شکل‌های جدید کنشگری علاقه‌مند شده که آنها را ناچش‌ها (Non-Movements) خوانده است. دیگر اینکه او به سمت مطالعه جوانان جهانی شونده در جامعه‌های مسلمان رفته تا آن را به عنوان یک عامل جدید در صحنه اجتماعی و سیاسی بررسی کند. در همین رابطه، بیات دارد روی ۲ کتاب جدید کار می‌کند: اولی «هنر حضور: تغییر دادن خاورمیانه» است که توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر خواهد شد و دیگری «کتاب شکل گرفتن جوانی مسلمانان: سیاست‌های فرهنگی در شمال و جنوب جهانی» است که این یکی توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد عرضه خواهد شد.

یکی از معدودترین مسئولیت‌های نظریه پردازان اجتماعی قرن نوزدهم این بود که تمایز بین مفاهیم دیندار و بی‌دین را تبیین کنند. حالا پس از یک قرن تجربه‌مندی، ماری آناتلانی می‌کند بین دیندار و دیندار تر تمایز قائل شوند. این «جیش دین‌داری» این روزها مطرح عبارت‌های مختلفی مانند بنیادگرایی، اسلام‌گرایی، محافظه‌کاری، تعصب یا فراموشی می‌شود و به نظر می‌رسد به یک جریان جهانی اشاره می‌کند که با پیشتر جهانی و مذهبی‌ها عده جهان سرور کار دارد. همین جریان تاکنون در غرب مشخصاً یک تفکر منفی به معنوی را در باره جوامع مسلمان شکل داده است.

می‌توانید حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده و مسائل متعلقه آن، شکری‌های غربی را درباره تهدید دموکراتیک‌گرایی اسلامی به‌گسترده‌ی تشدید کرد. این نظریه مفهوم «عجیب‌وغریب بودن

مسلمانان» را بیش از همیشه تقویت کرده است. البته ایده شکل‌پذیری به مسلمانان هم مسئله جدید نیست. تا این نقطه همان نگاه به اصطلاح شرق‌شناسانه است که ابزار دست‌ساز و دیگران به شکلی قابل توجه و انتقادی به آن پرداخته به‌طور سید و دیگر منتقدان شرق‌شناسی در واقع یک ابزار استدلالی است که به مثابه یک ابزار قدرت و به مثابه روشی برای تاراج و سلطه‌نویسی آمده است. قوه این است که چطور گروهی از جهان گردان غربی بر ملن نویسی هنرمندان، دیپلمات‌ها، دانشگاهی‌ها و اخیراً ورمغدها، خورشید مسلمان را به عنوان یک وجود دیگر چه اسلامیات و تنها «عجیب‌وغریب» یا منحصر بفرد نشان می‌دهند. آنها در کل با تکیه بر «تئوری بودن» جامعه‌های مسلمان بر مفاهیم محدود و کوتاه‌مدت فرهنگ (فرهنگ‌ایستا) و دین به عنوان یک پسر زمینه برای تاراج تاریخی و بر نشکستن مفرد یا تئوری‌های خارجی به عنوان منبمی برای تفسیر آن هم تمرکز غیر معمولی متمرکز می‌کنند.

ولی جامعه‌های مسلمان، چقدر «عجیب‌وغریب» یا منحصر بفرد هستند؟ اگر انسان‌فرض کنیم که این طور هستند، آیا آنها آن قدر متفاوت هستند که ابزارهای متفاوتی برای تحلیل کردن‌شان لازم باشد؟ همه اینها گذشته، آیا می‌توانیم درباره چیزی به عنوان «جامعه‌های مسلمان» حرف بزنیم؟ آیا با یک کار کردن چنین مستندی گسترده‌ی پدیدار شدن است که در وجودهایی یکبار چه - که در واقع وجود ندارند - عملاً یک جورهایی جامعه‌های مسلمان و فرهنگ‌هایشان را از شرق‌شناسی «نگردانیم»؟ در حالی که چنین پرسش‌هایی همچنان صداهای بیجا و حق به حساب می‌آیند اما میل داریم بگویم که به نظر

من مفهوم «جامعه‌های مسلمان» را می‌توان به چنین روشی و در چنین مستندی تحلیلی قابل استنادی نزدیک کرد. بیشتر جای دیگری نوشته‌ام که اگر مقوله‌های «جهان‌داری» و «جامعه اسلامی» به صورت مفرد و انتزاعی استفاده شوند و قضا ممکن است این معنا را بدهند که اسلام، حاصل اصلی‌ای است که تحولات این جامعه‌ها را شکل می‌دهد. در آن صورت «جامعه اسلامی» به کابلی تبدیل می‌شود که دیگران آن را ساختار یافته‌اند تا بتوانند به وسیله آن مسلمانان و فرهنگ‌هایشان را توضیح

بدهند. این مقوله‌ها به معنی گویند که آن دیگران هستند که قضایای می‌کنند مسلمانان چطور اثری هستند و حتی اینکه آنها چطور باید باشند. بخش‌هایی از این جهان‌داری توسط برخی گروه‌های مسلمان (مستاداً اسلام‌گرا) - که به همین شکل یک چهارم اسلامی واحد ساخته‌اند - تثبیت شده است. در مقابل، مقوله «جامعه‌های مسلمان» - که به عنوان واقعیت‌هایی جمعی (Plural) مشخص در کمی می‌شود - به یک آکسنت خود را که مسلمانان اجازه می‌دهد که واقعیت خود را به شکلی قاعده‌مند و غیر متمایز شده و به‌طور صرف کنند. در این نگاه، تأکید بر اسلام نیست بلکه تأکید بر مسلمانان است. به مثابه کنشگران و سازندگان جوامع و فرهنگ‌هایشان و فرهنگ‌ها به عنوان مجموعه‌ای از قواعد و رفتارهایی است. بلکه به عنوان مجموعه‌ای از روندهای هموار در حال تغییر و متغیر و بحث‌برانگیز فهمیده می‌شود. در این در که «جوامع مسلمان» آن جوامعی هستند که در آنها افرادی از اسلام - که به طریقه‌هایی متنوع نفس‌سیر و اقتباس می‌شود - بر می‌خورند. حوزهای حیات خصوصی و عمومی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از جمله حوزهای اخلاقیات، روابط خانوادگی، تحولات جنسی، شیوه‌ی قانون و نگاه سیاست و دولت. آنچه بین این کلیت گونه‌گون، مشترک است، دعوی همه مسلمانان (چه لیبرال و چه محافظه‌کار) چه کنشگر و چه ناظران، این است که اسلام را «استین» و «بسته‌ی منقش» است.

ولی «جامعه‌های مسلمان» در واقعیت امر هرگز آن طور یکبار چه نبوده‌اند. هرگز آن طوری که تصور می‌شود ضرورتاً نادینی نبوده‌اند. همین‌طور فرهنگ‌هایشان هیچ‌گاه به‌طور محض به دین محدود نبوده‌اند. واقعیت فرهنگ‌های ملی، تجربه‌های تاریخی و تحولات سیاسی (به همان اندازه وابستگی‌های طبقاتی) فرهنگ‌های اسلامی و پیش‌ها و اعمال دینی متفاوتی را در درون یک کشور مسلمان نشان می‌دهد. این ملت‌های مسلمان متفاوت ایجاد کرده‌اند. هر کشور مسلمان (با غلبه مسلمان) شامل مردمی با درجه‌های متفاوتی از تمیزات جنسی است. در این دیدگاه، جامعه‌های مسلمان تفاوت چندانی با قریه‌های خود در جهان در حال توسعه ندارند. همه ملی‌ها به شکل گسترده‌ی با روندی امان و سریع جهانی شدن در آمیخته شده و زندگی که میل دارند نه فقط تفکیک و تفاوت بلکه خیلی ساختارها و روندهای موازی را هم بین ملت‌های جهان ایجاد کنند.

ولی با وجود خیلی شباهت‌های ساختاری و خاورمیانه‌مسلمانی (و ایالات مسلمان) گز جهان اسلام) همچنان با خط کشی «استان» استخراج می‌شود که بر اساس آن، دست‌اندر دین جمهوری است. به همین خاطر است که به بحث‌های اقتدارگرایی، فرهنگ سیاسی و «جامعه‌دینی‌های ضعیف» در منطقه اغلب به دین اصلی این منطقه - اسلام - نسبت داده می‌شوند. هر چند دیدگاه «استثنایی» به خاورمیانه - اعمال محدود نیست و شامل «امریکایی‌ها» و «اروپایی‌ها» است. «اروپایی‌ها» و «اروپایی‌ها» هم می‌شود ولی در باره خاورمیانه مسلمانان هر خلاقیت دیگر استناد کرد. این نوعی غلبه به حاشیه‌اندیشی است. این منطقه از الف‌های عمده پژوهشی جاری و روایات شده است.

به نظر من امروز در مطالعه خاورمیانه مسلمانان - دست کم تا عامل به دیدگاه «استثنایی» کمک کرده‌اند. ولی، تفاوت تفاوت دیدگاه شرق‌شناسی در غرب و به خصوص در ایالات متحده است که به نظر می‌رسد حساسی با هدف‌های سیاست‌خارجی مطالعه چوبه‌ای آن کشور در خاورمیانه چوبه‌ای آن به دست‌اندر دین عصره حکمرانی اقتدارگراییه هم می‌تواند روزهای محلی (مقتدران زمان شده عراق و لبنان، عراق، عربستان سعودی، ایران و مصر) است که اغلب از سوی خیلی از دولت‌های غربی و به خصوص ایالات متحده آمریکا حمایت شده‌اند و عقل سوم این واقعیت است که در این منطقه مسلمانان، چشم‌های اسلامی‌ای شکل گرفته و بسط پیدا کرده‌اند که اغلب تمایلات محافظه‌کاری اجتماعی و غیر دموکراتیک از خود نشان دادند. این تمایلات و روندها به بحث جدالی را حول این سؤال مشهور برگزیده که آیا اسلام دموکراسی سازگار است یا نه.

جامعه‌های رسداری و روش تفکری غالب در غرب به دین اسلام را به عنوان منشأ حکومت‌های اقتدارگرا در خاورمیانه مسلمان می‌داند. مثلاً تعدداتی از چهارم‌های آکسفورد، ناقد در ایالات متحده مانند خلیف کوپن (Eliot Cohen) از دانشگاه جان‌هاپکینز و کنت ادلس از انجمن هیات سیاست‌گذاری دفاعی وزارت دفاع ایالات متحده نوشته‌اند که اسلام از اساسی رفتارگر، بی‌خودخواه و بی‌خودخواه است. آن‌ها طوری که ویلیام پلاف (William Pflaff) در دسامبر ۲۰۰۲ در روزنامه هرالد ریپوبلیک نوشت، هر چه پروتستان‌های انجیلی اسلام را به عنوان یک دین «شیر» شناخته‌اند. به نظر آنان، اسلام یک نظام پدیدار لایه است و با توجه به این‌ها، به حقوق حاکمیت، خدای قدرت سر در را تقلیل داده و به همین خاطر ناقد در تصوری درباره شهر زندگی و آزادی است. بر نارد لونیس هم در مقاله‌اش «با عدول» هر سه‌های خشم مسلمانان در شماره تابستان ۲۰۰۱ فصلنامه Foreign Policy می‌نویسد که دین محمد به جایی آنکه یک مسئله

شخصی باشد، اساساً سیاسی است. همچنین افکار می‌کنند. مسلمان متعین جهانی است که در آن حیات بشری ارزشی به اندازه ارزش خود در غرب ندارد. و آزادی دموکراسی را بر بودن فتوا و خلافت با چنین جهانی به‌نگاهند. این رای‌گیری از مشهورترین صورت‌های جدید دیندار طلب‌ها - رقیابی - جنی مورس (Benji Morris) گفته است. در مقابل چنین دیدگاه‌هایی «عقوبت‌ها» «خوشبین‌ها» هم هستند که با این دعوی که اسلام دین مدارا چندصدایی (پلورالیزم) به عدالت و احترام به حقوق بشر است، تلاش دارند. یک ذات دموکراتیک به اسلام تزیق کنند. مثلاً انسید اقتنوشی (Rashid al-Ghanoushi) اشاره می‌کند که «حکومت اسلامی» در ذات خود دموکراتیک است. از دید خوشبین‌ها مفهومی برای شور و نشاط می‌دهد که اسلام با دموکراسی سازگار است و اینکه لوح و قرب و ترس به تقوای دوست به برابری تزیق و جنبشی و استقلال رأی در این دین دلالت می‌کند. علاوه بر این، حق حاکمیت «حاکمیت است». زمینه حاکمیت دموکراتیک مبتنی بر چندصدایی (پلورالیسم) به هر سه‌یست‌ساختن تفاوت‌ها و احترام به حقوق بشر است.

از نظر روش‌شناختی عقوبت‌ها هم خوش‌بین‌ها در متنی خود اشتراک دارند و آن تعداد به نص است. هر دو گروه معمولاً بحث‌های فلسفی‌شان را به مطالعه کلاسی متون مقدس (قرآن و حدیث) می‌کشند و عقوبت‌ها است که کمتر توجهی به این می‌کنند که این متن‌ها در زندگی‌های روزمره مسلمانان پراکنده چه معنایی می‌دهد. به علاوه به قدرت بعضی بر سایرین در می‌گوید که چگونه این معانی در پرستش‌های متقاطع تاریخی مختلف تفسیر می‌کند.

نقطه عزت بحث من این است که احکام «دین» موضوع کشمکش و هزشت‌های رقیب است. به بیان دیگر، آنها مسأله تاریخی‌اند و آن‌ها هستند که حقیقت نهفته در آنها را تعریف می‌کنند. افراد یا گروه‌های اجتماعی یا قدرتی اجتماعی می‌توانند «حقایق» مورد نظرشان را تبیین کنند و به مقبولیت عام برسانند. تمدد و چندگانگی گونه‌های الهیات موجود مثل «الهیات آزادی‌بخش» «الهیات فسی‌نویسی» «الهیات ملی محیظ‌یست» «الهیات جمهوری خواه» «الهیات گروهای است بر اینکه گروه‌های اجتماعی و دینی (مانند فقره زن، طرفداران دیندار محیظ‌یست و کسانی که به خاطر دینشان مورد ستودن واقع شده‌اند) چند تفاوت حقایق دینی خود را تبیین می‌کنند.

بالاخره آیا اسلام با دموکراسی سازگار است؟ حرف من این است که در وهله نخست این یک سؤال غلط است. چرا این طور است؟ از اینجا شروع کنیم که بحث «اسلام» در بر دموکراسی «تقریباً فقط بر یک طرف این معادله» یعنی اسلام - متمرکز شده است. انگار که طرف دیگر معادله - یعنی دموکراسی - فارغ از هر جور پیچیدگی است. اسلام این و آن یعنی چه؟ آیا «دموکراسی» به آنچه را به سرت دال «لیبرالیستی» (Polyarchy) می‌نامند، یک حکومت اجتماعی که با نمایندگی کردن منافع اجتماعی متفاوت در یک چهارچوب پلورالیستی، با بخش‌گن و رقابت می‌کند، یکی است؟ اگر این طور است، پس جای عقبه حوزهای حیات عمومی (اقتصاد، جامعه و فرهنگ) چیست؟ فردگرایی (individualism) را چه به حساب بیاوریم، یک پیش‌نیاز برای دموکراسی یا یک عامل ضد آن؟ آیا سرس‌مایداری یا قدرت شرکت‌های بزرگ و کنترل رسانه‌ها - که گرایش مردم را دست می‌دهند - غیر دموکراتیک نیست؟ این سؤال‌ها به اندازه تاریخ خود دموکراسی عمیق دارند. این سؤال‌ها باید استای فی جنبش‌ها و متناقضی را برگزیده شد که بنا داشتند دموکراسی را دموکراتیک کنند. مارکسوس، تضاد لیبرالیسم اقتصادی و آزادی‌های دموکراتیک را بر چه است. به وسیله دموکراسی و «عشتران‌گرایی» (associationalism) هم بر برابری شهروندان تأکید کرده‌اند. همچنین مدت‌هاست فضیلت‌ها نظریه دموکراتیک را مورد نقد قرار داده‌اند.



این آینده که می گوید «اسلام با دموکراسی سازگار است»، بسته به اینکه چه کسی آن را بیان کرده است، وزن متفاوتی پیدا می کند

اِبراهیم فمینو، سوم در مقابل
فولبرایتی، مساختری،
بر مسالاری و تفکیک بین
سوزه عمومی (حزوری)
که در آن قرار است همه
با هم برابر باشند) و حوزه
خصوصی - لا عرصه
خلوده و روابط بین فردی
مختار است.

مهمتر اینکه - سوال این نیست که آیا اسلام با
دموکراسی یا بطور کلی تر با مفروضه (هر جور که
فهمیده شوند) سازگار است یا نه بلکه سوال این است
که در چه شرایطی مسلمانان می توانند آنها را با هم
سازگار بکنند چون هیچ چیز در اسلام (یا دین دیگر)
نیست که مانع از آن شود که دموکراسی را بپذیرد.
مابین کشمکش اجتماعی مستمر که در بین می کشیم
دموکراسی معیار است و در هر گروه (inclusive) باشد یا
اقتضای گرام چون از دیدگاه جامعه‌شناختی، دین چیزی
نیست جز یک سری از باور ها و معانی که همواره دنیوی
از جابجایی معنی و به حقیقتی بالاتر دارند دراز
نژاد است که آیا باور ها و تجربه های دینی ربطی به واقعیتی
جانبی طبیعتی دارند یا نه در پایان همان طور که جیمز
پکنور در کتابش «تجربه اجتماعی و دین» (کمبریج
۲۰۰۲) گفته است - «دین با معانی، نمادها احساسات
شعور و ساز ملی های بشری که می شود به یک معنی
احکام دینی چیزی نیست جز در یک مانی آنها نهاد
چیزهایی هستند که ما خوانسته ایم آن طور باشد.

تقریباً ۱۰ سال پیش، خیلی از حامی های اجتماعی
باور داشتند که مسیحیت و دموکراسی با هم جور
در می آیند. علاوه بر این، متفکران تاثیر گذار مسیحی
می گرفتند که کاتولیسیسم و دموکراسی با هم
با هم سازگار می شوند ولی امروز در شکل های
دموکراسی های غربی مسیحیت به تنهایی که
پیدا شده است حتی فاشیسم هم همان چادر را
کشورهای مسیحی شکل گرفت و با کلیسا هم دست
شده حقیقت گفتمان های اقتضای گرام و اضمحلالی
(exclusive) که با مسیحیت هم بیرون بودند، چنان
بنا نمودند که فرقه های مسیحیت مسیحی و فوکاری
به حاکمان اقتضای گرام امانی که اقل ماند نبودند و
مومنان را از می دادند، ترویج می کردند چنان تصور که
قدرت های برتر از سوی خدا مقرر شده بودند و هر خدا
و الهی که در دست ماطاعت محض بر جوهر تفکر سیاسی
مسیحی بود ما را از او ترس را احساس می کند آنها که

در جایگاه دادرسی می نشستند جای خدا نشاندند و
باوری اقل اکثر که داری حاکم از اعلان هستند و
لطف می خاد «اگر ما را بر سر می آورند خدایمان
است». همان طور که معروف است مسیحی مسیحیت
ند. تین قدرت اقتضای گرامی ضعیف بودی گری نمی گیر
و فیدیس ایجاد با تفسیر انجیل از معنای مسیحی
صیسی - که بر اساس آن ادعای شد بهودیان و نه
رومی ها آن منصرف بودند - آن شد بهودی گری شکلی
مقدس به خود گرفتند که می شود سلف معنای توت
در باره «بهودیان و دروغ ها نشان» الهی بخش اصلی
هرید می «Mein Kampf» هیلر بوده است حتی
برخی مانند گروگوری اس بال در مقاله خود با عنوان
«فرسویی بزرگ نقش مسیحیت در برآمدن نازی ها»
در Free Inquiry Magazine اشاره می کنند که
«فالتیم اروپایی، گروه فرهنگ مسیحی بوده حتی
امروز نیز برخی مسیحیان خشک مقدس هستند که
آشکارا دموکراسی را حلیت همه مشکلات جهان»
می دانند. چون در نظر آنان، دموکراسی به عنوان یکی
از بدعت های شیطان، نه بر مراد خدا که بر مراد
جاسی «پنا شده همان بشری که خواستار «تولید
بسط چنین، نمو معجزات، اعلام و بر مسیحیت داشتن
حقوق همجنس خواهان» و از این قبیل است. در
عین مسیحیان انجیلی عدم زادی هستند که بلیت
اجرائی دموکراسی در ایالات متحده و پشیمان
هستند چون به باور آنان دموکراسی دولت خدا
را به بار می طلبد پس استند همان خدایی که از دید آنها
به ایالات متحده هر کتاهی بی پایان - سرمایه داری
مطلق کتاب مقدس را مصادف کرده که در اروپا پناه ناخته

است. شاید چنین دیدگاه های ضدای گروه های
مسیحیان اقلی را به گوش می رسد ولی نه کمتر
از صدای رهبر و انجیل که در سپتامبر ۲۰۰۲ به پاپ
چند صدایی «پاپولسم» دینی «حمله کرد و در مسأ
دین های غیر مسیحی را مستوحش و حقیقت «خود و
موتل به آن دین هزار اثر وصیت «کمر می خورد»
داشت.

با این حال و با وجود این گذشته احتمالاً در حال
حاضر مسیحیان قدری هستند که انجیل شان را
آن طور مانند توت یا مانند «جامعان» مسیحی «امروز»
به معنای اقتضای گرامی به خود پندارند و این طور
که واتیکان میل دارد در این چنان منحصر به فرد و برتر
پندارد نکته این است که در همه آن مواردی که شرح
دادیم معنی همواره به مراجع دینی منسوب انجیلی و
بقدس و برابری بودجه کردن و به معنی ادعای خود به
صف می کشند این است که در چرخش شکست گزین
از ضعیف داری گری کلیسای مسیحی متفکر امروز
می بینیم که همسویان بهادار گرام در ایالات متحده
بخصوص در سلاش خیال آیز و مضحک خود می
چون «داختن» امروز داری «Judgment Day» و
ترویج در بازگشت مسیح و به زمین انجیلی سیاسی
«بسی با دولت بهودی در اسرائیل صورت می دهند.
به بیان دیگر، ما کثرت گران اجتماعی هستیم که
دین را مستطوف و در بر گرفته با پس زنده و نصاری
تکصدایی یا چند صدایی دموکراسی یا اقتضای گرام
عبور می کنیم آشکار ترین بر این روزها دیدیم در هر
آخر و با آنچه مایکل لوی در کتاب «جنگ خدایان»
توصیف می کند در کاتولیسیسم امریکای لاتین بوده
است چنانی که بین مسیحیان عیسای بر سر این موضوع

تفرقه افتاد که دموکراسی را حمایت
کنند یا از مخالفت کنند. بهانه توت
به تنهایی برای حکم دین فرار
دموکراسی، با غیر دموکراسی که بود
انسان - مثلا اسلام - سازگار چنانی
ایم بر ماند همان طور که در حقیقتی
مثل نصر حامد ابوزید و خاندان مسعود
نخالی دادند گنگی، چند صدایی و
اندک اندک نظر به «قرآن و احادیث» گروه
خبر دهند تصور می رود از این آینده
طرف داری کرده که - مانند سایر الهیات
تفسیر های هر مذهب تکیه بر نص می کشند
خاطر آنها در گیر اختلاف نظر هستند -
فرار می روند و می گویند اختلاف نظر.

چند صدایی و گنگی در ذات قرآن است. همین طور
و محققان فقهی خالد مسعود زاشاره می کنند که گنگی
و تضاد در احادیث سایش دهنده و چون چند گانگی و
اختلاف دیدگاهها بر سر خیلی از مسائل دینی در دوره
خود و پاس است. بحث می آید است که هر فسط از
استدلال های این دموکراسی و با گذشتن محققان این دو
در این مباحثه چنانی که کشمکش در فراتر متون
اسلامی در بر رو نگاه های مختلف نشان می دهد ولی
با توجه به این که افراد و گروه ها منابع و جهت گیری های
متفاوتی دارند، آنها «حقیقت های مختلف و حسی
نگاه منفردی را از همان متون در می کشند و از آن
می دهند به جای آنکه برای «بر آوردن از کار لطف
بین لاتین (یا به طرز کلی تفسیری اسلامی) لازم باشد به
قرآن یا شریعت متوسل شوند. باید شرایطی را بررسی
کنیم که به بیرونی اجتماعی اجازه می دهد قرآنی
به خصوص از متون اسلامی را مسلط کنند و این سنگی
دارد به نظریت یک گروه برای شکل دادن به اجتماعی
کلی در باره حقیقتی که خود به آن اشاره می کنند
چنانی که من استدلال کردم در دست است که از جابجایی
محض به متون می تواند به عنوان روش تحلیلی کار آمد
و سیاسی به کار رود ولی همین روش در صورت
توزیع سیاسی برای تصویق شدن به گفتمان است
بعین اثر تیرمش آید گفتن اینکه «حکومت اسلامی
نقار دموکراسی است» (فنونشی) از نظر تحلیلی خام
به نظر برسد اما همین گفتار نشان دهنده مبارزه برای
دموکراسی کردن حکومت اسلامی است. در دست است
که تلاش ما برای دموکراسی کردن یک دین بی شک
در سطح روایت فقهی آغاز می شود ولی چنانی است

که چطور باید همه چیزهای دموکراسی را در جامعه
بجای آورد و چه هستند و شروع کرد
نکته فو کو بر قدرت کلام و متن و قدرت گفتمان
بصرف است بی شک تاکید بر تفسیر جدی گری می توان
گفتمان ها امروز زنده بوده است ولی به نظر من می توان
ادعای آنها را زنده و زنده فو کو را با این استدلال کنار
گذاشت که قدرت صرفاً کلام و حقیقت است «دینی» می
اگر زنده در کلام نیست بلکه است قدرت در آنها
است که آن کلام را به زبان می آورند و آنها می کشند
این کلام، حقیقت و قدرت می باشند گفتمان، قدرت
نیست مگر آنکه قدرت مفضی به آنها داده شود. شاید
آنچه باید بر این باشد، فقط این نیست که گفتمان
چیز است بلکه این است که در پایه قدرت متخاصمان
لهفته است این ایده که می گویند اسلام با دموکراسی
سازگار است «بسته به اینکه چه کسی آن را بیان کرده
است. وزن متفاوتی پیدا می کند کافی نیست که
ادعای در دست و از نظر بر زبانی می بینیم بلکه لازم است
به آنها قدرت مفضی هم ببخشیم تا حول آنها وفاق و
اجماع شکل بگیرد. این به خاطر ما را به ضروری نظریه
و کاربرد در جیش های اجتماعی می کشد. معنی چیزی که
به نظر من در جیش بین گفتمان و قدرت و بین کلمه و
چهل واقع است.

هرچند این مدل جیش گری به اندازه توانایی چشمگیر
راست مسیحی در ایالات متحده که می کشد
گفتمان دینی اثر را به حقیقت تبدیل کند و واقع
و است بکل نیست. سده آنها با بر لنگه ختن بر نام می زنده
اجتناب های معنی به همان گذشته برورش دادن حمایت
در میان علمی رهنه ترین تصمیم گیران این کشور را
جمده ۲۲ قانون گذار در کنفرانس سال ۲۰۰۵ ایالات
متحده به ایس توانایی دست پیدا

کرده اند. همان راست گری مسیحی،
الهیات خود را با فراخترانک شدن
پیش از ۲ هزار سالگی رانده بود
۲۵۰۰ است. نگاه توتیونی مسیحی
در زمان هیات کلیسای ناسیس
فقط نگاه اولی می باشد. حارو
امروز در خفته دست کم ۲ میلیون
کود که گسترش یافته است آنها
توانستند بیش از ۱۰ میلیون تنه
از مجموع مردم اولانجامه کل جهان
مانده (Left Behind) را بفرستند
آنها کتاب های درسی توزیع امریکا را
خوش که برده و در خیلی از موضوعات

روایت های سوزی به وجود آورده اند که حاوی پیام
مسیحی ای باشد که از مطالعه «فلسفه انجیل» مجرب حمایت
می کند
خلاصه اینکه سازگاری میان سازگاری دین را
جمله اسلام با دموکراسی، هم فام موضوع یک تفکر
و تعمق فلسفی نیست بلکه موضوع یک کشمکش
سیاسی است. همچنین این بحث بر مسئله توازن قوا
بین دولت و مال یک دین دموکراسی و طرفداران یک
ساخته اقتضای گرام است تا اینکه «غله متون و نصیص
باشد اسلام گرایان و اسلام گرایان این دو دسته قوای
اجتماعی را نمایندگی می کنند.

به طرز کلی، اسلام گرایان به مثابه «پسلی برای
خود بیان گری به منظور به سوچ کردن در حصول کرده کل
طیفه مسطی است که احاطه می کنند توسط
روندهای اقتصادی سیاسی با هم تنگی و مطالعه
به حاکمیت رانده شده اند همانی که برای آنها
شکست مشهود در دوی مدرنیته سرمایه داری و
انویسای سرمایه داری، یعنی کلام اختلافات (دین) را
چنانی سیاست کرده است به یک معنی این روش
طیفه متوسط است. همان بود برای «پیش از آنچه واقع
و متروک کننده خود می پنداشتند» یعنی سختگرا
ملی مثل، حکومت های - مگر از آنها و متحدان غربی
این حکومت ها بنا بر این آنها حاکمیت فرهنگی غرب به
اصول سیاسی - حاکمیت های اخلاقی و مظاهر
اصولی آن را پس می زنند و با او اگر در عمل خیلی از
آن نشانه های غربی را در اسلام در کلمات غنای آموزش و
پرورش و فناوری های مختلفی که استفاده می کنند
داشتند باشند در مقابل آنها می کشند که از شرایط مدرن

اجتماعی اقتصادی و فرهنگی جهانی شدن استفاده
کرده و به «قدرت داده» اگر مگر از نوین دین طرفدار
نوع دیگری از اسلام شدند همان اسلام به اصلاح
حتمال «مخالفین تر» دین داری فقهی است
در تلاش برای فعالیت تحت یک ایدئولوژی
برمی گزیند «مستبر» اسلام گرامان تلاش کردند «خوبی
و اسلام را معرفی کنند که به نفع همه مسوولهای
سیاسی اقتصادی و فرهنگی آنان و به نفع همه
که اسلام گرایان اسلام را به مثابه یک نظام الهی کامل
با مجموعه های معتاد و برتر از الگوی سیاسی تواند
فرهنگی ساختار حقوقی و نظام اقتصادی تصویر کرده
نظامی که قرار است به همه مشکلات بشر پاسخ دهد
مهمتر اینکه این اسلام گرایان این بود که به «ماندن
حسی از عزت نفس اجتماعات و استقلال
ایدئولوژی یک بعد چنین در دانشی از اسلام انقباض یا
یک زبان کنترل اجتماعی قدرتمند همراهم بود یعنی
است خیلی از کسانی که بر این از این سخت گیری ها
باقی ماندند «غیر مذهبی» ماسکولار هدم سلمان
تاسلام گر لقب های دینی و خیلی از زنان به حاشیه
رانده شده و حتی نگاه کار فله داده شدند پس در دل
پارادایم اسلام گرایان، امری از دین داری و الهیات و
تربیتی از نهاده و طیفه قرآن گرفته است.

اسلام گرایان معاصر در خاور میانه مثابه یک
جیش و یک گفتمان به روش شی یک پدیده تاریخی
است که در دهه ۷۰ میلادی رواج پیدا کرده است. به
نظر من ۲ جریان همزمان ولی مخالف اسلام گرایان
راه به سمت این موفقیت به لحاظ جابجایی معنی و مع
مجال حجاب به گسترش فراتر آموزش و توسعه کلان
اقتصادی خرافاتی مجازی توت (بول نفت) و یک «بیج
اجتماعی عمومی» دست به دست - از کوب سیاسی
و به حاکمیت های پیوسته و نابرابری های رون ملزونی
(صع) «حکومت داری نظر بگیرد که در دهه ۷۰ میلادی
تنها ۱۰ دانشگاه در کل جهان عرب بود و امروز به بیش
از ۲۰۰ دانشگاه باقی می ماند. و حاکمیت به خصوص آن
همزمانی این بود که طبقه متوسط به حاکمیت گذشته
که اکنون همه بلن تحصیل کرده بودند به شکلی
ساخته شدند از به حاکمیت گذشته شان. آنگاه می شدند
و متعاقباً یک هی حورسی و بی اعتنائی اجتماعی را
تجربه کردند. آنان حشمان را متوجه دولتهای ملی
و نخبگانی کردند که همواره متحد قدرت های غربی و
صدان ایالات متحده آمریکا بودند طرفه آنکه آمریکا
همان حکومتی بود که از این و سون اسلامی به عنوان
خاکریزی در مقابل کمونیسم و ملی گرایان - مگر از
حمایت می کرد به طبقات سیاسی به خصوص در جهان
عرب - استقلال در دست سوزین های فلسطینی توسط
اسرائیل و حمایت ایالات متحده از آن را شاهندی متفن
برای ظلم به خود بود مسالاح جهانی می شد خبر نامه
سر سرخنده اسرائیل برای انسان گری (به ویژه در دولت
راست گرای لیگود) اغلب چنان جایگاه محوری ای در
احکامات عمومی امرام و مسلمانان به خود گرفته
که توزیع مردم برای باقی رفتن آنان و احاطه خود با
آزادگی در سرزمین های عربی تقریباً تلاش آنان برای
دموکراسی را تحت الشعاع قرار داده است و به پیش
دیگر آزادی از سلبه بنگانه بر آزادی در وطن اولویت
پیدا کرد است.

تحت نظر در زمان پوپلیسی اسلام گرایان
جنبش های اسلام گرام حارو میله برخی تحلیل گران
مایل دارند این جنبش ها را به الهیات از آید بخش بر
آمریکای لاتین به نفع همه مسوولهای
می توان چهار چوب های دینی شد متوجه پس آنها را
تصدیق کرده به فضولیت من رحمتی که هست که این
دور را میانه کنیم الهیات از آید بخش به عنوان تلاشی
برای اصلاح کلیسا از درون خود بود اما به یک جنبش
اجتماعی تبدیل شد که در آن دغدغه های محرومان
اولویت اصلی شد الهیات از آید بخش بنا داشت تمایل
الیکراسیک کلیسای کاتولیک و فطرت آن از فقر را در
شرایطی تغییر بدهد که جنبش های مسوولیتی
(مثلا انقلاب) کنیا یا برافراشتن بر چم عدالت اجتماعی
کلیسا را تفرزگ استگی از جمله مثل خانم بودند
در مقابل اسلام گرایان با وجود دشواری های
مختلفانه هدفهای اجتماعی و سیاسی



